أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در حدیث شریف «عنوان بصری» می‌فرمایند: «وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلا؛ سالك راه خدا نباید روزگارش را به بطالت بگذراند.»

 راجع به مفاد این فقره شریفه خدمت رفقا مطالبی عرض شد ظاهرا صحبت به اینجا رسید تا آنجایی كه حافظه من اجازه می‌دهد كه انسان در قبال عمر و وقتی كه خدا به او داده است باید برای خود مابازایی تحصیل كند و هر چیزی جز آنچه كه مورد رضای پروردگار است نمی‌تواند مابازای این وقت و این عمر برای انسان باشد.

 همان‌طوری كه بزرگان روی این مطلب تأكید دارند این مسئله به میزان فهم و نیاز انسان بر اساس فهم برمی‌گردد در جلسات قبل خدمت رفقا عرض شد كسی كه فهم ندارد نیاز هم ندارد. وقتی ما نیاز به غذا پیدا می‌كنیم كه متوجه گرسنگی و ضعف در وجود خود بشویم حالا اگر فرض كنید كه انسان با مصرف داروهایی یا با قرارگرفتن در بعضی از موقعیت‌هایی یا موقعیت مسرّت‌آمیز یا تألم و مصیبت اتفاق می‌افتد انسان اصلا گرسنگی را فراموش می‌كند، احتیاجات بدن را فراموش می‌كند. برای افرادی كه مصیبتی پیدا می‌شود یك مرتبه می‌بینید بیست و چهار ساعت هیچ چیزی نخورده‌اند و همین‌طور ضعیف می‌شوند بدون اینكه احساس گرسنگی بكنند؛ چون آن ترشحاتی كه موجب می‌شود معده به تحرك در بیاید از مغز، آن ترشحات قطع می‌شود. بنابراین معده دیگر احساس گرسنگی نمی‌كند. و عكسش هم هست، یا به واسطه مصرف داروهایی اشتهای انسان از بین می‌رود و همین‌طور انسان ضعیف می‌شود بدون اینكه متوجه بشود كه این ضعف از كجاست و یك مرتبه این ضعف كار خودش را نسبت به انسان می‌كند.

 كسی كه نسبت به یك موضوعی شعور و علم ندارد طبعاً احساس نیاز هم نمی‌كند، افرادی كه در این دنیا هركدام به راه خود هستند و به هیچ‌وجه متوجه مسائل آخرت و رشد و تكامل خود نیستند به این درد مبتلا هستند؛ به درد بی دردی و جهالت.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: بالاترین درد، درد جهالت است. همه دردها قرص و دارو و كپسول دارد ولی این درد قرص ندارد، فرض كنید انسان یك مشت قرص بخورد كه جهالتش از بین برود! نه، این‌طور نیست. حالا خدا نكند كه این جهالت، جهالت مركب باشد و جهالت از روی عناد باشد و انسان تعمداً جهالت را بر خود تحمیل كند. این هم هست دیگر، می‌خواهند به انسان مطلب بگویند، بگوید آقا من این حرف را اصلًا نمی‌خواهم بشنوم! می‌گویند آقا بیا در این جلسه دو تا حرف بشنو می‌گوید من اصلًا تو این جلسه نمی‌خواهم بیایم! می‌گویند آقا شاید این نظرت فرق كند، می‌گوید اصلًا نمی‌خواهم نظرم فرق كند! این تحمیل جهالت‌

 است. انسان پوششی بر فكر و ضمیر و فطرت خود بیندازد و با دست خود جهالت را بر خود تزریق كند این بالاترین دردهاست.

 همان‌طوری كه خدمت رفقا عرض كردم مثالی است می‌زنند: می‌گویند آدم خوابیده را می‌شود بیدار كرد ولی آدمی كه خود را به خواب می‌زند انسان نمی‌تواند دیگر او را بیدار كند. شخص خوابیده را انسان بیدار می‌كند چند تا تكانش می‌دهد، حرف می‌زند، بلند می‌شود هرچی هم سنگین باشد بیهوش نیست، بالاخره بلند می‌شود. ولی خدا نكند كه انسان خود را به خواب بزند، به خواب زدن یعنی تمام امكانات و استعدادات وجودی را از خود بگیرد و پوششی بر همه آنچه كه پروردگار به عنوان موهبت برای انسان قرار داده و اعطا كرده است بیندازد و خود را از رسیدن به آن نعمت الهی محروم كند، این می‌شود بطلان، این معنا معنای بطلان است. پس آنچه كه برای نیاز در وهله اول شرط بود فهم است.

 این قدر كه مرحوم آقا تكیه می‌كردند برای رسیدن به مطالب، باید كتاب‌های ما خوانده بشود معنایش همین است. در كتاب‌های ایشان آن مطالبی كه موجب می‌شود استعدادهای ناشناخته‌ای كه برای ما تابه‌حال مخفی بوده، آن استعدادها یكی یكی سر باز كند و آن امكاناتی كه خداوند در وجود ما برای رسیدن به تجرد قرار داده است برای ما واضح بشود. هیچ‌كس تابه‌حال نیامده بگوید كه انسان می‌تواند به مقامی برسد همطراز و همسان با مقام امام علیه‌السّلام، تا این حرف زده بشود یك مرتبه می‌گویند: آی وای امام كجا ما كجا؟! كجا ما می‌توانیم به این مطالب برسیم كجا ما می‌توانیم، نه! ولی شما می‌بینید اولیای الهی خیلی صریح و روشن می‌آیند این مسئله را بررسی می‌كنند و می‌گویند امام، امام انسان است در هرجا و در هر موقعیتی كه هست.

 ما نباید تصور كنیم كه حالا امام علیه‌السّلام بر حسب تصور ما و به مقدار فكر و سعه فكر ما فرض كنید كه فلان قضیه را به وجود می‌آورد، مثلًا ردالشمس می‌كند، ماه را دو نیم می‌كند و امثال این مسائلی كه پیش اهل فن مسائل پیش پا افتاده و مكتبی است؛ یعنی افرادی كه در مكتب و در سطوح اولیه این راه قرار گرفته‌اند با ارهاص‌[[1]](#footnote-1) و جلوات پروردگار در نفس، یك همچنین كارهایی انجام می‌دهند. خود بنده هم دیده‌ام افرادی در سابق از این قبیل امور حالا نه به آن كیفیت، ولی به كیفیت‌های دیگر جلوی چشم خود من هم انجام دادند درحالتی‌كه در همان موقع و بعد و الان برای ما این مطالب اصلًا جاذبیتی ندارد و مثل كارهای عادی كه افراد عادی انجام می‌دهند، این مطالب به همین نحو است. حالا برای افراد این مسائل خیلی مهم است و برای اهل معرفت مطالبی هست كه اینها اصلا به پای او نمی‌رسد.

 یك روز خدمت رفقا این قضیه را عرض كردم نمی‌دانم كجا بود كه روایت از امام صادق علیه‌السّلام است كه آنچه را كه حضرت سلیمان انجام می‌داد یا وزیر او انجام می‌داد. چون برای حضرت سلیمان هم‌

 ردالشمس شد خورشید برگشت. خیال نكنید فقط این اختصاص به امیرالمؤمنین دارد، اینها برای امیرالمؤمنین كسر شأن است و باعث تنزل شخصیت امیرالمؤمنین است كه خورشید را برگرداند. امیرالمؤمنین به این حرفها می‌خندد می‌گوید: ماشاءاللَه به شیعیان ما! ما را در این حد پایین آوردند كه ما خورشید را بر می‌گردانیم! واقعا عرض می‌كنم اگر نگاه كنیم به ... ولی دیگر چه باید كرد كه با عوام باید این‌گونه صحبت كرد. اگر بیاییم بگوییم كه امیرالمؤمنین می‌آید یك قلب و یك سرّ و ضمیر را برمی‌گرداند و او را از مرحله مادی و توغل در اعتبارات به عالم تجرد می‌رساند اصلا برای ما قابل فهم نیست! یك كلام امیرالمؤمنین از هزار ردالشمس بالاتر است، ردالشمس دیگر چیست؟! عرض كردم بنده نظایر اینها را در طول حیات خودم به چشم خودم دیدم، اینها كه مسئله‌ای نیست.

 این مطالبی را كه راجع به آصف برخیا نقل شده طبق روایت امام صادق كه ردالشمس می‌كرد و باد را در تسخیر خود قرار داده بود و تمام ماده وجود، به واسطه تجلی اسم اعظم پروردگار در قلب آصف و سلیمان در تحت اختیار او بود. چنانكه مرحوم بوعلی یكی از صفات عارف را اطاعت ماده عالم وجود می‌دانند كه تطیعه ماده الكائنات تمام ماده عالم وجود در اختیار عارف می‌تواند قرار بگیرد با آن اتصالی كه در آن موقع آن اتصال، مظهر اراده و مشیت پروردگار در قلب اوست.

 الان من صحبت می‌كنم و شما هم استماع می‌كنید و به مطالب من توجه می‌كنید، تمام این فعل و كارهایی كه ما انجام می‌دهیم الان به واسطه اتصال نفس ما با مقام اراده و مشیت پروردگار است هیچ تعجب ندارد. من كه صحبت می‌كنم در این شرایط مظهریت مقام تكلیم را در خود احساس می‌كنم، اگر این مظهریت نبود من در اینجا نمی‌توانستم صحبت بكنم مثل یك شخص نائم و خواب در اینجا می‌افتادم. شما كه در اینجا استماع می‌كنید مظهریت كیفیت علم را چون در وجود خود احساس می‌كنید مطالب مرا تعقل می‌كنید والّا از مطالب من هیچ چیز نمی‌فهمیدید، مثل اینكه فرض كنید یك چینی برای یك بچه پنج ساله بنشیند دو ساعت حرف بزند هیچ چیز نمی‌فهمد. اینكه الان شما مطالب مرا می‌فهمید و تصور می‌كنید و با مرتكزات ذهن خود قبلًا می‌سنجید و موارد خطا و صحیح را همین الان تشخیص می‌دهید یا بعداً كه رویش فكر می‌كنید تمام اینها به واسطه این است كه شما الان به واسطه ربطی كه با ملكوت خود كه نوع انسانی است پیدا كرده‌اید آن اراده و مشیت پروردگار در ظهور علمی الان در وجود شماست والّا شما اصلا چیزی نمی‌فهمیدید چیزی ادراك نمی‌كردید.

 اینكه الان صدای مرا می‌شنوید به واسطه این است كه الان مظهریت مقام سمع را در هوالسمیع العلیم پیدا كردید، اگر این مظهریت در شما نبود به اندازه یك سر سوزن از صدای من در پرده صماخ‌[[2]](#footnote-2) شما وارد نمی‌شد و شما ادراك نمی‌كردید. این صماخ همین‌طور حركت می‌كند هیچ چیز توی مغز نمی‌رود، هیچ چیز! مثل یك آدمی كه ناشنوا است. اینكه الان شما مرا دارید می‌بینید ببینید یكی یكی دارم برای شما توضیح‌

 می‌دهم كه كیفیت كارهای ما در این دنیا به‌واسطه این است كه ما، خیال نكنیم حالا پیغمبر شق‌القمر می‌كرد حالا كار غیرعادی می‌كرد، ما هم در اینجا در همین رتبه و به همین وضعیت در مجرای همان موقعیتی قرار گرفتیم كه اولیای الهی در آن موقعیت كارهای غیرعادی انجام می‌دهند ما هم همانیم هیچ تفاوت ندارد اینكه الان شما مرا می‌بینید و من شما را می‌بینم به‌واسطه این است كه در این موقعیت فعلی مظهریت اسم البصیر پرودگار كه به مقتضای او اشراف حضوری بر ظهورات یا بر مظاهر پیدا می‌كند قرار گرفته، منتها آن بصیر در پروردگار یك معنا دارد خداوند چشم مادی ندارد، ولی در ما برای تحقق به آن مظهریت و ظهور احتیاجی به آلات و ادوات است فقط همین، تفاوت نمی‌كند.

 یك میكروب را كه زیر میكروسكوپ می‌بینند میكروسكوپ كه خلق میكروب نمی‌كند كار میكروسكوپ فقط این است كه میكروبی را كه با این چشم قابل رؤیت نیست قابل رؤیت می‌كند هنر دیگری ندارد. میكروب را خلق نمی‌كند، میكروب وجود دارد شما با این چشمتان نمی‌توانید ببینید، اسباب و ادوات را تقویت می‌كنید، این هنر میكروسكوپ است، هنر ذره‌بین است هنر تلسكوپ است. ما با این چشم ستارگان را نمی‌توانیم ببینیم هنر تلسكوپ این است كه این دیدن را برای ما واضح می‌كند آشكار می‌كند هنر دیگری ندارد هیچ اثری ندارد. بنابراین باید توجه داشته باشیم كه چشم ما هنر نكرده، گوش ما هنری انجام نداده، زبان ما در مقام تكلم هنر انجام نداده است، تمام اینها وسائطی است تا آن اراده و مشیت غائب از دیدگان ما و مخفی از قلوب ما و پنهان از مدركات ما را در ما بوجود بیاورد این آن معنایش است.

 لذا شما نگاه می‌كنید گاهی اوقات به یك طرف، ذهن متوجه كارهایی كه انجام می‌شود نمی‌شود، چرا؟ این آلت از كار افتاده. شما ذهنتان متوجه یك جاست، رفیقتان با شما صحبت می‌كند می‌گوید آقا! حواست كجاست من دارم این حرفها را به تو می‌زنم نمی‌فهمی؟ با اینكه آن صدا تو گوش می‌رود با پرده گوش اصابت می‌كند آن مراحل خودش از استخوان چكشی و اینها را رد می‌كند به آن مایع هم می‌رسد، به آن اعصاب هم می‌رسد به مغز هم اصابت می‌كند ولی چون واسطه قطع شده، آن واسطه چیست؟ آن واسطه اتصال نفس است به آن جنبه اراده و مشیتی كه از ناحیه پروردگار در آن لحظه باید بیاید تا شما بفهمید، اگر نیاید نه! مثل آدم كر، آدم ناشنوا، هیچ نمی‌فهمید.

 همین كیفیتی كه الان در ما هست، همین كیفیت قابل ارتقا است می‌رود بالا می‌رود بالا، ممكن است شما ببینید بدون اینكه چشم شما كار كند! ممكن است شما بشنوید با وجود اینكه ناشنوا باشید! ممكن است شما درك بكنید بدون اینكه عصب كار كند! كِی؟ وقتی كه آن ارتباطِ بین نفس و بین اراده و مشیت حق تقویت بشود بالاتر برود. چطور اینكه ممكن است داروهایی بوده الان هم هست، همان‌طوری كه افرادی كه به حسب ظاهری و فیزیكی از نقطه نظر دید ممكن است ده دهم باشند نُه دهم باشند هشت دهم باشند، بهترین دید دید ده دهم است. بعد می‌گویند طرف خیلی دیدش عالی‌تر باشد یازده دهم است دیگر دوازده دهم كم است ولی‌

 نه! دوازده دهم هم هست سیزده دهم هم هست. افرادی بودند در سابق الان هم ممكن است باشند، خود بنده یك وقتی دیدم به اندازه‌ای بود كه افراد قوی، دید من را نداشتند؛ یعنی من چیزهایی را در دور می‌دیدم كه حتی دید یازده دهم هم قادر برای دیدن او نبود. این به‌واسطه كیفیت خصوصیات فیزیكی است كه در چشم هست و این چیزها عادی است.

 ما می‌توانیم به‌واسطه رشد و ارتقاء، این واسطه بودن ماده را از خود حذف كنیم؛ یعنی همان كیفیت اتصال نفس انسان به عالم بالا، همان كفایت می‌كند كه آنچه را كه به‌واسطه حواس ظاهر برای انسان حاصل می‌شود بدون توجه به آلات و ادوات برای او حاصل می‌شود و این یك مسئله بسیار طول و درازی دارد. اینكه نفس چگونه آلات و وسائط فیزیكی خود را به استخدام می‌گیرد این یك مسئله‌ای است و چگونه ممكن است از خود این اسباب عجیب اینجاست و وسائطی كه برای یك نوع از كیفیت ادراك لحاظ می‌شود! گوش برای شنیدن است ولی از گوش می‌بیند! از چشم می‌شنود از نوك انگشتان تكلم می‌كند از نوك انگشتان ادراك می‌كند! می‌بیند! این یك بحث جدایی دارد و بسیار در این مسئله ... البته امروزه هم كم‌وبیش یك زمزمه‌هایی در بعضی از تصورات انسان به سمعش می‌رسد.

 حالا این حضرت سلیمان یا مساعد و وزیر او و مُشاعر و معاون او كه تمام این امور غیرعادی را انجام می‌دهد به‌واسطه این است كه مانند خود ما، در آن موقع مظهریت برای آن صفت و اسم خاص پروردگار را پیدا كرده منتها قویتر، این قدرت تا كجاست؟ تا جایی كه می‌تواند خورشید را برگرداند[[3]](#footnote-3) در آیه قرآن است‌[[4]](#footnote-4) تا جایی كه انسان می‌تواند ماه را دو نیم كند مگر پیغمبر نكردند؟[[5]](#footnote-5) تا جایی كه انسان می‌تواند امور غیرعادی را انجام بدهد تازه در عالم ظاهر.

 امام صادق می‌فرمایند كه این كاری كه حضرت سلیمان می‌كرد و وزیرش، به خاطر یك مرتبه از قدرتی بود كه خدای متعال به واسطه تجلی اسم اعظم خود در درون این قرار داده بود كه از او تعبیر می‌شود به اسمی از هفتاد و دو اسم یا از اسماء دیگر.[[6]](#footnote-6) یعنی تجلی اسم اعظم پرودگار كه همان اسم مرید و اسم منشئ است یعنی این جنبه عملی اوست ولی آن اسم اعظم دارای یك كیفیت خاصی است كه در بعضی از روایات تعبیر به حال شده است در بعضی تعبیر به اسم خاص شده ولی مقصود همان حال است به قول مرحوم خواجه شیراز می‌فرماید:

گر انگشت سلیمانی نباشد \*\*\* چه خاصیت دهد نقش نگینی‌

 آن حال سلیمان است كه آن نقش نگین را به آن اثر می‌بخشد و همه اهل ماده و اجنه را می‌تواند با این انگشتر در اختیار خود بگیرد. آن عفریت خیال می‌كند با سرقت این انگشتر می‌تواند كاری انجام بدهد در روایات هم داریم قضیه مشهوری است یك وقتی این انگشتر خارج از دست حضرت سلیمان بود آن رئیس و مسؤل اجنه اسمش هم در روایت آمده او آمد و این را برداشت و رفت در جایی و خود را مخفی كرد. حضرت سلیمان آمد به آصف گفت: این انگشتر ما نیست. گفت: ما الان این قضیه را روشن می‌كنیم. آمد و یكی از آن اسامی كه خدای متعال در ضمیر و در نفس او قرار داده بود از تجلیات او چون تجلیات پروردگار مختلف است و صور مختلف و اسامی مختلف دارد فوراً یكی از آنها را اعمال كرد نه تنها جایگاهی كه او مخفی شده بود بلكه او را با همان وضعیت بلند كرد آورد در مقابل خودش. حضرت سلیمان دید این جن بسم اللَه،[[7]](#footnote-7) این هم سرقت بسم اللَه، قاضی و دادگاه و خیلی سریع، دیگر ده سال طول نمی‌كشد! و حالا این قدر برود و بیاید كه طرف هم پشیمان بشود یا اینكه مسئله به صورت دیگری برگردد! نه آقاجان!

 در زمان امام زمان علیه‌السّلام كه همه ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم این حرفها نیست، شخص مدعی می‌آید قشنگ جلوی حضرت می‌ایستد یا جلوی حاكمان حضرت آن كسانی كه از طرف حضرت در شهرها و كشورها حكومت می‌كنند می‌آید می‌ایستد قاضی می‌گوید چه می‌فرمایید؟ تا بخواهد دروغ بگوید یك دفعه صورتش سیاه می‌شود، مگر كسی دیگر می‌تواند این حرف را بزند. آنها دیگر پرونده بیار و ببر و پرونده را شب بیایند سرقت بكنند و فردا قاضی بیاید ببیند كه اصلا پرونده‌ای در كار نیست! و یا رشوه بدهند و الی‌ماشاءاللَه! و مسئله سیاه و سفید بشود و سفید قرمز بشود این حرفها نیست. بیا جلو، راستش را می‌گویی یا نه؟ كیست كه دروغ بگوید؟ بفرما، صاف، اینم مال تو بردار ببر. آن‌وقت دیگر در زمان ظهور حضرت دادگاهی تشكیل می‌شود؟!

 یكی از ارحام دور ما برای مرحوم آقا نقل می‌كرد در همان زمان شاه كه ما منزل یكی از ارحام نزدیك رفته بودیم، می‌گفت وقتی‌كه من در سوئیس بودم در همان موقع با همسایه ایرانی خودم سر یك قضیه اختلاف پیدا كردیم. گفتم برویم دادگاه. رفتیم هرچه گشتیم دادگاه پیدا نكردیم، وزارت عدلیه‌اش، دادگستریش كجاست؟ بالاخره به ما نشان دادند دیدیم یك خانه دو طبقه است حالا خیال می‌كردیم یك آسمان خراش صد و ده طبقه است تعجب كردیم، یك تابلویی بالایش نوشتند اینجا محكمه و دادگاه. وارد شدیم دیدیم فرّاش ندارد آقا كجا برویم؟ برو طبقه بالا، یك اتاق هست، دیدیم یكی پشت میز نشسته دارد خودش را باد می‌زند. گفتیم: آقا اینجا دادگاه است؟ گفت بله بفرمایید، فرمایشی دارید؟ گفتیم اول سؤال ما را جواب بدهید این چه دادگاهی است كه یك اتاق بیشتر ندارد و یك خادم؟ گفت: همین قدر به تو بگویم این‌

 میز هم برای شما ایرانی‌ها گذاشتیم، خود اهالی اینجا تابه‌حال به بنده مراجعه نكردند، منم به خاطر شما اینجا هستم والا من بیچاره باید بروم دنبال كارم، واسه شما ایرانی‌ها نشسته‌ایم اینجا!

 در زمان امام زمان ان‌شاءاللَه ایرانی‌ها هم نیستند دیگر كه بخواهند سر حضرت را كلاه بگذارند! نه آقاجون! امیدواریم كه حضرت تشریف بیاورد و همه دنیا را از شر ظلم و ستم، چه ستم به جسم و چه ستم به جان، چه ستم به ظاهر و چه ستم به باطن! همه آنها را نجات بدهد. علی‌كل‌حال راه آن حضرت هست و طریق آن حضرت همیشه هست.

 حضرت سلیمان گفت بده ببینم، انگشتر را در بیاور، دید كه اینجا دیگر نمی‌شود، دیگر انگشتر را در آورد بعد از آن هم توبیخش كرد. بعد امام صادق می‌فرماید این كاری كه سلیمان یا وزیرش توانستند انجام بدهند كه تمام قوای عالم ماده را در تسخیر خود گرفته بودند این به مقدار یك هفتاد و دوم آن قدرتی بود كه خدا در ما اهل بیت قرار داده! یعنی قضیه كجاست؟ مسئله به كجا می‌رسد؟ كاری نبود كه اینها نتوانند انجام بدهند. پیغمبر خداست دیگر، این پیغمبر خدا یا وزیر او در هر موقعیتی كه هست، دیگر از خورشید برگرداندن شما در عالم وجود بالاتر چه می‌بینید؟ آیه قرآن هم كه تصریح دارد. امام صادق می‌فرماید ما هفتاد و دو برابر این مسئله از تجلیات الهی و از تجلی اسم اعظم در ما قرار دارد. و انسان به اینجا می‌تواند برسد یعنی به این نكته، منتها باید خود را از منجلاب نفس و از خصوصیات و آن امور دست‌وپاگیر درآورد و متوجه بشود، خودش را به خواب نزند متوجه بشود كه می‌تواند وعده‌ای كه دادند وعده حق است و انسان می‌تواند به آنجا برسد.

 پس مسئله اول برای رسیدن به رشد مسئله فهم و ادراك است. تا انسان به حقایق وجودی خود نرسد پی به آن اكسیر و كیمیایی كه خدا در انسان قرار داده نمی‌رسد، پی نمی‌تواند ببرد. تا انسان به‌واسطه مطالعات كتب و نوشته‌های بزرگان، آنهایی كه آمدند و گفتند كه این مطالب هست و ما رفتیم و رسیدیم حالا داریم برای شما می‌گوییم، نه هر كسی كه همین‌طوری چیزی از این كتاب بخواند و بگوید، نه خودش می‌فهمد چی خوانده است نه می‌فهمد چی دارد می‌نویسد! نه! آنهایی كه رفتند و رسیدند و دارند برای ما نقل می‌كنند. پس مطلب اول چنانچه كه خدمت رفقا عرض شد مسئله فهم است.

 مسئله دوم مسئله همت است؛ حالا كه فهمیدیم حالا چه باید بكنیم؟ راجع به این قضیه هم صحبت شد و اینكه انسان وقتی‌كه یك حقی را یك حقیقتی را مطلبی را احساس می‌كند دیگر نباید سر خودش را كلاه بگذارد، نباید سر خودش را تو برف بكند، نباید بر فهم و ادراك خود پوشش بیندازد، بیندازد ضرر كرده است، این دیگر نهایت مطلب.

 حالا كه مطلب به این كیفیت هست انسان باید پیگیری كند، این وقتی را كه به انسان داده شده، باید به عنوان رأس‌المال و سرمایه برای خود قرار بدهد، همت باید داشته باشد، حالا ان‌شاءاللَه به آن می‌رسیم! نباید نسبت به این مسئله كوتاهی داشته باشیم. بالاخره حالا وقت زیاد داریم! گذشت شب و روز نباید مسئله را

 برای انسان كمرنگ كند. اگر احساس نیاز می‌كند بُعد مسافت نباید مانع بشود. اگر احساس نیاز می‌كند باید اوقات خود را به نحوی ترتیب بدهد كه بتواند نیاز خود را آن‌طور كه احساس می‌كند برطرف كند. راه زیاد است و وقت كم است و اشتغالات و ... همه اینها بهانه‌هایی است كه نفس یا خوب مطلب را درك نكرده یا اگر به مقدار كافی مسئله را درك كرده است آن جاذبه‌هایی كه در جانب قضیه موجود است و در خارج موجود است از بروز و ظهور این قدرت، برای تحریك انسان كم می‌كند. مسائلی كه در دوروبر انسان قرار دارد، ارتباطاتی كه در دوروبر انسان قرار دارد رفت و آمدها، كیفیت اموری كه انسان با آنها در طی روز و شب سروكار دارد به نحوی است كه از اهمیت مطلب كم می‌كند و می‌كاهد درحالتی‌كه مهمترین چیز و اساسی‌ترین مسئله برای انسان آن قضیه اصلی است و آن مسئله حیاتی است.

 هرچه ما نسبت به اطرافیان و نسبت به اموری كه خارج از ما است بخواهیم توجّه داشته باشیم دیگر بیش از توجه به خودمان كه نیست! اگر مسئله بخواهد در تعارض قرار بگیرد بین رعایت به امور خارجی و رعایت به قضایای شخصی، انسان كدام را ترجیح می‌دهد؟ شما بیماری حادی پیدا كردید، الان وقت دكتر گرفتید بعد از دو ماه، بعد از یك ماه، حالا می‌خواهید بروید یك مرتبه در می‌زنند یكی می‌خواهد شما را ببیند. می‌گویید آقا بفرمایید؟! یا می‌گویید آقا بنده الان وقت دكتر دارم باید بروم؟ می‌خواهی مرا ببینید شب بیا فردا بیا فلان روز بیا. ما آمدیم كار را برعكس كردیم؛ ارتباطات خارج از وجود خود را كه هیچ نفعی به ما ندارد جز اتلاف وقت، بر آن مسائلی كه جنبه حیاتی دارد بر وجود ما و بر روح ما و بر ترقی ما، ترجیح می‌دهیم این می‌شود خسارت، این می‌شود بطلان.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: ولا یدع ایامه باطلا اشاره به این قضیه می‌كند، یعنی نباید روزگارش را به بطالت بگذراند. بداند چه چیزی برای او اساسی است و چه چیزی برای او غیر اساسی، بین این دو را تمیز بدهد. زندگی خود را باید تقسیم كند اوقات خود را باید تقسیم كند، مسائل را باید بر طبق اهمیت و مهمیت و مراتب خودش در كنار هم قرار بدهد، چه مقدار از وقت خودش را برای این كار قرار بدهد، چه مقدار برای آن كار قرار بدهد. هزار دفعه دیدن این و آن كه هیچ فایده ندارد می‌رویم، اما هفته‌ای یك مرتبه یا دو هفته‌ای یك مرتبه یا حداقل ماهی یك دفعه به زیارت حضرت عبدالعظیم نمی‌رویم! هزار جور ملاقات با این و آن چیزها داریم اما هیچ‌وقت به نظرمان نمی‌آید كه برای روحمان رفتن به این اماكن متبركه كه این همه هم تأكید شده چقدر اساسی است و چقدر باعث تغییر تكوینی است. یك زیارت، انسان را یك هفته نگه می‌دارد واكسینه می‌كند مصونیت می‌بخشد.

 یك دیدن فردی كه رویته عالم یذكركم الجنه عباده‌[[8]](#footnote-8) دیدن عالمی‌كه شما را به یاد بهشت بیندازد نه اونی‌

 كه فقط از این طرف و آن طرف و دنیا و زدوبست و دسته‌بندی‌ها و این امور لاطائلات كه همه‌جا هست! نه، عالم یذكركم الجنه این عبادت است عبادت یعنی چه؟ عبادت یعنی انسان عملی را انجام بدهد كه با آن عمل، مقام عبودیت و روحانیت و تقربش به پروردگار نزدیك بشود و از تخیلات و اوهام یك قدری بیاید بیرون، این می‌شود عبادت.

 نمازی كه انسان را این حال ببخشد عبادت است، نمازی كه فقط الّا كلنگ باشد عبادت نیست. روزه‌ای كه انسان بگیرد آن روزه انسان را متوجه كند به تجرد بیاورد گرسنگی باعث بشود ذهن انسان یك قدری از مادیات و اعتبارات بیرون بیاید آن روزه می‌شود عبادت. اما اگر انسان سحر آن‌قدر بخورد كه فقط تا عصر آن معده بدبخت و بیچاره فقط مجبور است اسید ترشح كند تا اینها را هضم كند این روزه عبادت نیست. روزه‌ای كه انسان بگیرد به هوای صرف روزه‌گرفتن ... اینكه در جلسه قبل خدمتتان عرض كردم باید به آن توجه كرد كه چطور ما كاری كنیم كه آن حالاتی كه در ماه رمضان برای خود كسب كردیم با خارج شدن از ماه رمضان از ما خارج نشود، بماند، خودش را نگه دارد. در ماه رمضان غذا كم خوردیم صحبت كم كردیم ارتباط كم داشتیم هر حرفی را نزدیم هرجایی نرفتیم ملاحظه كردیم.

 خود ماه رمضان یك ایجاد حساسیت در انسان می‌كند حتی در افراد عادی، چطور اینكه حالت احرام زبان انسان را از هر صحبتی باز می‌دارد و فِعال انسان را نسبت به هر كاری محدود می‌كند. وقتی انسان احرام داشته باشد یك حالت نگرانی دارد دیگر، منتها حالا در حال احرام می‌گویند حرام است این بیچاره از ترس كفاره دادن و از ترس گوسفند كشتن و پول از جیب خرج كردن، دهانش را می‌بندد. اما در ماه رمضان همان حال احرام را دارد منتها دیگر اگر فحش دادی كفاره ندارد همان است تفاوت نمی‌كند. ماه رمضان ماه احرام است ماه ضیافت الهی است و ضیافت را باید با مقدمه رفت، باید با استعداد و آمادگی رفت. حالا اگر فرض كنید كه در ماه رمضان می‌گفتند كه اگر كسی غیبت كرد باید یك گوسفند بدهد همه عین احرام دهانشان را می‌بستند سلام هم به هم نمی‌كردند حتی تا غیبت پیش نیاید. این می‌شود احساسات!

 امروز قصد داشتم حالا تا حدودی شاید موفق بشوم شاید هم ان‌شاءاللَه باشد برای بعد راجع به این صحبت كنم كه چگونه ما اعمال خود را از احساسات متبدل به عقلانی كنیم. اگر در احرام حج سب‌كردن، غیبت كردن حرف زشت زدن حرام نبود آیا ما همین‌طور مثل وقتی‌كه حرام است ترتیب اثر می‌دادیم یا نه؟ اگر ما به این نكته رسیدیم كه بدون اینكه قانونی بر سر ما چماق شود و مهمیزی ما را در پشت سر بنوازد و ترس از عقاب و ترس از خوف و خشیت از عذاب خدا نباشد بتوانیم آنچه را كه برایمان صلاح است و رشد است آن را انجام دهیم تازه شدیم فرد عقلانی، همانی كه پیغمبر به امیرالمؤمنین می‌فرماید: یا علی اذا رایت ان الناس یقبلون علی بارئهم بانواع البر فاقبل علیه بعقلك تسبقهم؛[[9]](#footnote-9) وقتی می‌بینی كه مردم دارند با زیادی كارهایشان، با

 افعالشان به سمت خدا می‌روند خیال می‌كنند با اینكه نماز زیادخواندن، روزه زیادگرفتن، با این‌گونه كارها قرآن زیاد خواندن می‌توانند هی به خدا برسند، تو با عقل خودت حركت كن و عقل خودت را حاكم قرار بده، از آنها سبقت می‌گیری چه سبقتی! این همین معناست؛ یعنی انسان احساس كند، حال احرام برایش حرمت و تكلیف و كفاره نیاورد، روزه برای او با حال احرام تفاوت نكند، اوقات دیگر برای او با حال احرام و روزه تفاوت نكند این می‌شود سلوك عقلانی، نه اینكه در سلوك عقلانی شما همه چیز را كنار می‌گذارید، نه! در سلوك عقلانی آن عمل خارجی تازه ارزش پیدا می‌كند، تازه رشد پیدا می‌كند تازه فهم پیدا می‌كند تازه قیمت پیدا می‌كند.

 روایت داریم قضیه همان راهبی كه این‌قدر هی نماز می‌خواند و ملائكه به حالش غبطه می‌خوردند البته نه هر ملائكه‌ای، چون خود ملائكه هم دارای مراتب متفاوت تجرد و مراتب متفاوت علم هستند نگاه كردند دیدند تو پرونده‌اش خیلی ثبت نمی‌شود بیچاره هی می‌خواند ولی چیزی در پرونده نوشته نمی‌شود. میزان سنگین نیست ثقیل نیست. آیه داریم‌ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ... الأعراف، ٨ وزن در روز قیامت حق است، میزان حق است. گفتند: خدایا اینكه صبح تا شب می‌بینیم نماز می‌خواند. خب بروید امتحانش كنید. آمدند امتحان كردند گفتند: هیچ فكری نداری؟ گفت: من به این علف‌هایی كه اینجا درآمده خیلی حسرت می‌خورم غبطه می‌خورم! اگر خدا خرش را می‌فرستاد این علف‌ها را می‌خورد، دیگر این علف‌ها هی درنمی‌آمد تو بهار و تو پاییز خشك بشود و هی از بین برود این علف‌ها همین‌طور بیخود درمی‌آید و این مصرف ندارد. یعنی فهمش از خدا، یك آدم خر سوار و مركب او هم یك الاغ كه بیاید و این علف‌ها را بخورد!

 اینكه خدمتتان عرض می‌كنم، باید به خودمان برسیم‌ها! یعنی متوجه بشویم سطح فكر ما كجاست و نسبت به مطالب تا چه حد ما فكر می‌كنیم، تا چه مقدار ما ذهنمان را عمیق كردیم! خدا كه می‌آید احرام را به این كیفیت در می‌آورد می‌خواهد بگوید تو همه حال در حال احرام هستی ای مسكین، ای بیچاره، نه تنها در اینجا، تو در اینجا به واسطه احرام حال خودت را در نفس خودت تغییر دادی، متوجه نفست شدی، عملی از او سر نزند خلافی نكنی، خود را در این موقعیت اختصاصی درآوردی، حالا متوجه كارهات هستی. من كه همیشه با تو هستم، چرا قبل از احرام متوجه نبودی؟ اینها عبرت است، آیه است زنگ خطر است و تذكر كه حال احرامت را باید به بعد از احرام سرایت بدهی. آن‌طور كه در موقع احرام توجه داشتی، حرف بیخود از دهانت در نیاید اگر كسی تو را شماتت می‌كند جوابش را ندهی. مگر آیه قرآن نداریم ... إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً ... الفرقان، ٧٢ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ، یعنی در حال احرام؟ یا همیشه؟ ... إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ... الفرقان، ٦٣ وقتی با جاهلین برخورد می‌كنند، جاهلین افراد نفهم و احمق و بی‌منطق كه هرچه از دهانشان درآید می‌گویند، هیچ‌

 حسابی را نمی‌كنند، اصلا نه شخصیت انسان را ملاحظه می‌كنند، نه می‌فهمند چه دارند می‌گویند، نه موقعیت مجلس را تشخیص می‌دهند، نه موقعیت انسان را، نه خدا را، نه پیغمبر را، همین‌طور یك چیزی از دهانشان در می‌آید می‌گوید، چه به صورت تمسخر و چه به صورت سبّ‌ قالُوا سَلاماً، ان‌شاءاللَه موفق باشید ان‌شاءاللَه مؤید باشید خداحافظ شما. دیگر پیگیری نمی‌كنند دیگر ردش را نمی‌گیرند، دیگر پیغام نمی‌فرستند ده تا هم بگذارند رویش. تو هم مثل او شدی دیگر، بدبخت! تو هم مثل او هستی، او شروع كرد تو هم استمرارش دادی، هر دو مثل همدیگر هستید هیچ تفاوتی با همدیگر ندارید، نه! وقتی یك جاهل و نفهمی یك حرفی را می‌زند برخوردت برخورد كرام و اهل كرام باشد، برخوردت برخورد سلام و سلامت باشد برخورد عافیت باشد، این قضیه هم موجب می‌شود از نظر خارجی مسائل فروكش كند و هم از نظر نفسانی خودت بالا بروی.

 یك هفته، یك ماه، یك اربعین امتحان كنید افرادی كه با ما حرف می‌زنند قبل از اینكه جوابشان را بدهیم ده ثانیه نگه داریم، گوشی تلفن را ده ثانیه نگه دارید تو این ده ثانیه فكر كنیم چی بهش بگوییم! می‌بینید خیلی فرق كردها! تا یك حرف زده می‌شود یك‌دفعه احساسات برانگیخته می‌شود، می‌آید بالا، تا او حرف زد این هم جوابش را می‌دهد ولی نه، یك قدری فكر، بعد یك دفعه می‌بینیم عجب! چه جواب شمرده‌ای دادیم و چه جواب درست حسابی دادیم این همان می‌شود إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ... الفرقان، ٦٣ این می‌شود همان حال احرام. منتها در حال احرام خدا آمده مجبور كرده كه ای بشر بالاخره یك چند روزی در این حال بمان این دیگر مسئله جبری است. ولی همان‌طوری كه مرحوم آقا به افرادی كه از مكه برمی‌گشتند می‌فرمودند: آقاجان! این حالی كه در مكه برایت هست این را در اینجا ادامه بده، نگه‌دار، این مهمان را كه خدای متعال برای تو فرستاده است از او پذیرایی كن، این را در دل و نفست حفظ كن. اگر انسان این كار را كرد هی می‌رود جلو هی می‌رود جلو، یك‌دفعه برمی‌گردد. همه احوالش می‌شود حال احرام، مشكل نیست‌ها فقط همت می‌خواهد و استمرار.

 خدا رحمت كند بابا طاهر را، واقعاً اگر حرفی هم زدند تو این دنیا همینها زده‌اند، همین چند تا، خواجه و بابا طاهر و مولانا و همین عرفا دیگر، ما اگر هر چیز دیدیم از همینها دیدیم، حرفهای بقیه را هم شنیدیم!

خوشا آنان كه اللَه یارشان بی‌ \*\*\* همیشه قل هواللَه كارشان بی‌

 یعنی همیشه در مقام توحید مستغرق هستند، وقتی‌كه می‌گوییم‌ قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ الإخلاص، ١ همه چیز غیر از خدا را می‌گذاریم كنار؛ همسایه می‌رود كنار، شریك می‌رود كنار، باغبان می‌رود كنار، زن می‌رود كنار، فرزند می‌رود كنار، شوهر می‌رود كنار، همه می‌روند كنار، فقط اللَه می‌ماند. یك تصور بكنید قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ فقط اوست در عالم كه بقا و انّیت و هویت وتشخص و اثر و سبب اختصاص به او دارد، یك دفعه انسان می‌بیند عجب! چه راحت شد، دیگر بیایند به او فحش هم بدهند می‌خندد، بده بابا هرچی دلت می‌خواهد بده، ببینم تمام می‌شود یا نه! یعنی انگار این یك نواری می‌گردد و یك صدایی هم از این نوار در می‌آید. واقعاً آدم این‌طور می‌شود!

 وقتی مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی به آقا می‌فرمودند كسی كه عرفان دارد خیر دنیا و كیف دنیا و آخرت را دارد، كسی كه عرفان ندارد بدبختی دنیا و آخرت دارد هر كسی می‌خواهد باشد. این را رسیده بود به آن، لمس كرده بود. درعین گرفتاری‌ها و تألمات كه رفقا می‌دانند مرحوم آقا هم در كتابی‌[[10]](#footnote-10) نقل كردند این حرف را می‌زد كه آسید محمدحسین كسی كه عرفان ندارد بدبخت دنیا و آخرت است. صحیفه سجادیه را هم می‌خواند، روی تخت هم افتاده بود، عملش هم كرده بودند قرض هم بالا آورده بود، طلبكار هم در خانه‌اش را هر روز می‌زد و پسرش هم چی شد؟ تازه توی رختخواب دعای صحیفه سجادیه را می‌خواند و گریه می‌كند و حال و هوایی با خدای خود دارد.

 از این افراد كجا پیدا می‌شوند؟ جداً از این افراد كجا پیدا می‌شود؟ می‌گوید آسید محمدحسین كسی كه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت دارد. مرا می‌بینی با این وضعیت، خوشم! می‌خنده به همه، زنه می‌آید اطاق بالا غر می‌زند ای بابا فلان نداریم، می‌خنده می‌گوید دعا كن بیاید دیگر، چكار كنیم؟ طلبكار می‌آید درِ خانه، در می‌زند، می‌گوید ان‌شاءاللَه دعا می‌كنیم خدا كار تو را هم راه بیندازد، می‌خندد دیگر! خب كاری از دستش بر نمی‌آید، مگر می‌تواند بیل بزند؟ خوابیده افتاده روی بستر و به حال كسالت و مرض، اینها این‌طورند؛ یعنی می‌آیند و آن حقیقت‌ قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ را در درون خود تثبیت می‌كنند و خدا هم می‌آید آن را كاملا حك می‌كند، فقط همان مسئله.

خوشا آنان كه دائم در نمازند \*\*\* بهشت جاودان مأوایشان بی‌

 این معنای همیشه در نماز این است.

 یا علی اذا رایت وقتی دیدی مردم این كار را می‌كنند فبعقلك یعنی این. آن شب تا صبح نماز می‌خواند هیچ فرقی نكرده، ولی تو دو ركعت می‌خوانی و با آن دو ركعت معلوم نیست كجا می‌روی، یا نمی‌خوانی به دلیلی! اما حال تو حال نماز است، نفس می‌كشی حال نماز است. ما خیال می‌كنیم پیغمبر شوخی می‌كرد وقتی‌كه در آخر شعبان برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ایها الناس انفاسكم فیه تسبیح و نومكم فیه عباده»[[11]](#footnote-11) نفسی كه در ماه رمضان می‌كشید این نفس‌ها تسبیح است. می‌گوییم حالا بالاخره خدا یك لطفی كرده در این ماه رمضان، آمده یك بخششی كرده و نفس‌های ما را تسبیح قرار داده. نه آقا! این یك امر واقعی و تكوینی است. كدام ماه رمضان و كدام روزه و كدام روزه گیرنده و صائم؟

 و نومكم فیه عباده نوم فرق نمی‌كند خوابتان در ماه رمضان عبادت است. خواب، خواب است دیگر، مگر خواب فرق می‌كند؟ مگر فرمولش در ماه رمضان تفاوت دارد؟ خواب است دیگر. انسان خسته می‌شود بدن احتیاج به استراحت دارد همان خوابی كه روز آخر شعبان می‌كرد همان خواب هم اول ماه رمضان می‌كند این چه تفاوتی با هم دارند؟ تفاوت این است كه در ماه رمضان انسان حال و هوای دیگری دارد، در آن حال و هوا سكون نماز است، در آن حال و هوا نفس كشیدن تسبیح است، شما وقتی‌كه تسبیح می‌گویید سبحان اللَه می‌گویید حمد خدا را می‌كنید، به واسطه گفتن سبحان اللَه آن تغییر و تحول روحانی و ملكوت آن ذكر، ملكوت قلب شما را هم تغییر می‌دهد. وقتی‌كه تسبیحات حضرت زهرا را بعد از نماز گفتید می‌بینید تغییر پیدا كردید آن، همان ملكوت این تسبیح است هرچه عمیق‌تر باشد تأثیر آن ذكر در قلب عمیق‌تر است و تغییری كه می‌دهد آن تغییر، عمیق‌تر است. هرچه طوطی واری‌تر باشد آن تأثیر كمتری دارد.

 حالا در ماه رمضان آن انفاس می‌شود تسبیح، نفس می‌كشی ولی چون در یك حالی هستی كه این حال اتوماتیك برای شما نمره می‌اندازد. این ثانیه یك حال، هی دور می‌شوید هی از تعلقات دور می‌شوید هی از توغل در دنیا با روزه و گرسنگی و مراقبه و دقتی كه دارید می‌كنید هی كم می‌كنید. موقع افطار كه می‌شود می‌بینید چه حال سبكی دارید، چه حال روحانی دارید، ای كاش افطار دو ساعت دیگر بود، ها! اینكه می‌گوید ای كاش افطار یك ساعت دیگر بود دو ساعت دیگر بود این مال چیه؟ به خاطر اینكه تغییرات هی پیدا می‌شود. این حال خودش می‌شود عبادت؛ چون عبادت كارش تغییر دادن است، تبدل و تحول است، دگردیسی، پوست انداختن. دگردیسی در جانداران نداریم؟ از یك قالب به قالب دیگر و از یك شكل به شكل دیگر در آمدن .. هی انسان در قلبش پوست می‌اندازد. بزرگان می‌فرمودند این حال را برای بعد از ماه رمضان نگه دارید اگر نگه دارید انفاس شما می‌شود عبادت، می‌شود تسبیح، نوم شما می‌شود عبادت. لذا می‌فرماید: حبذا نوم الاكیاس و افطارهم‌[[12]](#footnote-12) اشاره به این مسئله است كه این انسان وجود خود را از وجود فعلی به وجود

 عقلی تبدیل كرده، از وجود فعلی مبدل كرده به وجود عقلی. دیگر برای او حضور و غیبت امام علیه‌السّلام فرق نمی‌كند همیشه درحال حضور است.

 چقدر مرحوم آقا می‌فرمودند به مطالبی كه من می‌گویم چون من می‌گویم توجه نكنید یك روزی من هستم یك روزی نیستم، به مطلب توجه كنید. این می‌شود سلوك عقلی. ما چون فرض كنید كه در مقابل یك بزرگی قرار می‌گیریم آن ابهت و جلالت آن شخص در ما موجب می‌شود كه در تحت انقیاد و اطاعت او قرار بگیریم این فایده ندارد این همان ابهت و جلالی است كه اصحاب پیغمبر در زمان پیغمبر داشتند. وقتی نگاه می‌كرد می‌دید شقالقمر می‌كند، خورشید را برمی‌گرداند طبعاً در مقابل یك همچنین وجودی خاضع می‌شد نفسش كرنش می‌كرد اما این كرنش، كرنش احساسات است كرنش به پیغمبر نیست، كرنش به چرخاندن است. اگر پیغمبر از اول تا آخر بود یك همچنین كاری نمی‌كرد اصلا اعتنایش هم نمی‌كردند، اعتنا نمی‌كردند، این كیه بابا كاری نمی‌تواند انجام بدهد؟! این كیه كه اصلا هیچ حرف نمی‌تواند بزند؟ اگر آن سنگ‌ریزه شهادت به رسالت پیغمبر نمی‌داد آیا مردم دنبال پیغمبر بودند؟ نه، اگر پیغمبر شق‌القمر نمی‌كرد، خب اینها را نقل می‌كنند می‌بینند، می‌گویند آمده سحر كرده، می‌گویند می‌رویم سؤال می‌كنیم، صبح می‌روند بیرون شهر می‌بینند كاروانی كه آمده می‌گوید آقا عجب! ما دیشب دیدیم ماه دو نصف شد! این كاروان كه در مقابل پیغمبر نبود، كاروان‌هایی كه از بیرون می‌آیند. تازه نصفش ایستاد نصفش هم آمد چند دور گشت! اینها را دیدند وقتی دیدند یك‌دفعه اظهار خضوع كردند اگر یك آدمی‌هم بیاید مثل پیغمبر بیاید جادوگری كند آنها هم می‌روند دنبال همان! چرا؟ چون به چشم است.

 در اینجاست كه پیغمبر می‌فرمایند مردم با كارهاشان به طرف خدا می‌روند نه با عقلشان، اگر با عقل بروند بعد از پیغمبر چرا دنبال ابوبكر رفتند مگر علی نبود؟ برای چه رفتند؟ همه آنها با احساس رفتند دنبال پیغمبر، همه آنها با همین چشم رفتند نه با بصیرت، با بصر بوده، همه آنها. آنهایی كه رفتند دور پیغمبر چی بود؟ می‌دیدند رسول خداست، وحی می‌آید وحی هم نمی‌توانستند انكار بكنند، حال پیغمبر تغییر می‌كرد اینها كه دیگر شعبده نبود بخواهد خودش را به این شكل دربیاورد فیلم كه بازی نمی‌كرد مثل این هنرپیشه‌ها نه! حالش این‌طور بود احساس می‌كردند كه جبرائیل آمده و در او تأثیر گذاشته، طبعاً چی می‌شد؟ ما هم بودیم همین‌طور بودیم، ما هم بودیم تحت تأثیر قرار می‌گرفتیم، نمی‌گرفتیم؟!

 وقتی انسان در قبال یك بزرگی قرار می‌گیرد نباید اطاعت از او را به عنوان اینكه او بزرگ است بكند، فایده ندارد، الان اگر امام زمان به اینجا تشریف بیاورند، تمام مجلس به هم می‌ریزد بلند می‌شوید سلام و صلوات و یابن رسول اللَه تشریف آوردند و امام زمان هم هست دیگر! حضرت در اینجا یك مطلب بگویند: من آمدم در اینجا به شما این را بگویم و بروم و آن اینكه نمازتان را در اول وقت بخوانید. از امشب همه ما نمازهایمان را اول وقت می‌خوانیم این‌طور نیست؟! حالا حضرت این حرف را نزده؟ پس چرا گوش‌

 نمی‌دهیم؟ این احساسات است. همین دلیل بر این است كه ما هنوز دنبال احساسات هستیم؛ چون حضرت از این در آمده به جای من نشسته و به شما و من می‌گوید ما گوش می‌دهیم، اگر نیاید گوش نمی‌دهیم. این فایده ندارد هیچ فایده ندارد. این سلوك، سلوك عقلانی نیست این سلوك، سلوك چشم است.

 حضرت آمده امام زمانی كه هزار و چهارصد سال به دنبالش بودیم عجب! چی شده آمده در مجلس ما؟ مجلس ما را منور كرده مجلس ما را نور داده، سلام، صلوات یابن رسول اللَه دیگر خودمان را می‌كشیم دیگر، ... بماند! حضرت در اینجا می‌گوید خب حالا من را دیدید؟ می‌گوییم همه دیدیم! می‌خواهید از من چیزی بشنوید؟ بله، آن این است كه امروز این را به شما بگویم نماز ظهررا وقت ظهر بخوانید نماز عصر وقت عصر، غروب وقت غروب. گوش می‌دهیم، هفته اول خیلی مراقبت می‌كنیم ده روز كه گذشت یك دفعه حالا عشا را هم با مغرب، حالا این دفعه را عیب ندارد. یك ماه كه گذشت امام زمان را هم دیگر ندیدیم، آمد و گفت و رفت. از یك ماه دیگر بر می‌گردیم مثل سابق! می‌خواهید امتحان كنید، حالا كه تشریف نیاوردند! این می‌شود احساسات، این می‌شود نماز از روی احساسات، روزه از روی احساسات، اعمال از روی احساسات.

 زمان مرحوم آقا هم همین‌طور بود! مرحوم آقا یك دفعه به من گفتند فلانی! آقا سیدمحسن، حرفی را كه من به تو می‌زنم نه از اینی كه من می‌زنم بپذیر این فایده ندارد خودت باید بفهمی. و نتیجه‌اش را هم دیدیم. آن كسانی كه وقتی‌كه مرحوم آقا می‌آمد اشك از همین چشم‌هایشان جاری می‌شد، می‌گفتیم بَه بَه عجب حالی دارد! عجب حال و هوایی دارد، مطالب آقا را می‌نوشتند، سلام و صلوات و هروقت می‌آمدند به سر كوچه كه می‌رسیدند اول یك نگاه می‌كردند به منزل، یك السلام و علیك بنده خودم دیدم اینها را كه دارم برایتان می‌گویم چی شد؟ بعد از آقا یك امتحان پیش آمد، فهمیدیم همه اینها احساسات بوده، همه‌اش احساسات است.

 من می‌گویم بابا! اینكه ایشان گفتند تو كتاب، یا دروغ گفتند یا راست گفتند، اگر راست گفتند پس چرا؟! این حرفها را برای مردم زده‌اند برای ما نزده‌اند! تو را به خدا ببینید! گفتم تو كتاب نه! آنكه تو فلان جلسه گفتند؟! فعلا این حرفها گذشته ما به اینها كار نداریم! التفات می‌كنید! این می‌شود احساسات. ده سال با بزرگان بوده، به اندازه یك قدم جلو نرفته است، بیست سال بوده نرفته نرفته نرفته! ولی ای كاش انسان یك ماه باشد یك هفته باشد ولی در آن یك هفته با سلوك عقلانی با ولی خدا باشد عقلش را به كار بیندازد نه اینكه چون دستور دادند عمل كند فایده ندارد.

 مرحوم آقا از پیغمبر كه بالاتر نبود، چی شد؟ پیغمبر دیگر! بابا پیغمبر، امیرالمؤمنین. گفتم خدمت رفقا، تو خیابان می‌رفت سلام كردند او رویش را بر گرداندند. حضرت زهرا گفتند یا علی! اینكه رفیقت بود چطور الان سرش را برگرداند؟ حضرت فرمودند من دارم می‌گویم خدا پدر این را بیامرزد، من سلام می‌كنم جواب من را نمی‌دهند. چرا؟ چون احساسات بود.

 امیرالمؤمنین یك جوان ٣٣ ساله در زمانی كه پیغمبر از دنیا رفت، از آن طرف ابوبكر ٨٠ ساله با ریش تا

 اینجا و عمامه این‌قدر. خب پیغمبر هم گفته كه گفته، حالا كه فوت كرده، تا وقتی‌كه پیغمبر بود تمثال در مقابل نفس جلوه نمایی می‌كرد، حالا كه پیغمبر سرش را گذاشته پایین، دیگر چیزی در مقابل انسان قرار ندارد انسان برمی‌گردد به همان مسائل و غرائز و صفاتی كه نفس با آنها تا به حال خو گرفته، آن چیست؟ دیدن ظاهر است. نگاه می‌كند می‌بیند ابوبكر آمده، می‌رود بالای منبر گریه می‌كند: اوه اوه اوه می‌گوید: عجب آدم خوبی! نگاه كن چقدر دلش برای اسلام می‌سوزد! واقعا مگر می‌شود؟ اما علی می‌آید نه گریه می‌كند نه هیچ چی، می‌رود می‌نشیند یك كنار، هیچ چی. یك نگاه به آن می‌كند ای مردم من قابل نیستم این حرفها را زده است‌ها! ای مردم من قابل نیستم! دیگر چه كنم؟ امتثال امر، تكلیف شرعی احساس كردم! مشت توی دهان آن شخص توسط عمر توی سقیفه بنی ساعده را یادشان رفته، كه وقتی گفتند پس علی كجا؟ آمد مشت زد توی دهانش، تمام دهانش خون شد و دماغش شكست و خون آمد ... ای مردم چه كنم؟ دیگر شما من را انتخاب كردید شاید من اشتباه كنم من را از اشتباه در آورید! بلند شو بیا پایین این ٣٣ ساله نشسته اینجا این بیاید بالای منبر، برود بنشیند نه اشتباه می‌كند نه می‌گوید من اشتباه می‌كنم، خیلی صاف! نخیر! نه اشتباه می‌كنم، نه هیچ چی، هرچه هم دلتان می‌خواهد تا روز قیامت بیاید به شما می‌گویم. بگویم داخل خانه‌ات چیست؟ بگویم دیشب چه فكری كردید؟ بگویم دیشب چكار كردید؟ بگویم؟ دارد می‌گوید دیگر! آن چه به تو می‌گوید كه تو به دنبالش می‌روی؟ همین! گریه، احساس شفقت بر اسلام، بله! دیدم امت پیغمبر حیاری‌[[13]](#footnote-13) هستند آمدم از انثلام این جمعیت جلوگیری كنم، از تشتت جلوگیری كنم، دیگر قبول كردید، دیگر چه كنیم؟ دیگر تكلیف شرعی است و از این تكلیف شرعیها كه ماها بلدیم! دیگر از تكلیف شرعی و از این كارها.

 این مردم همین‌طور نشسته‌اند نگاه می‌كنند عجب آدمی‌است! چقدر این دلش برای اسلام می‌سوزد! چقدر آدم خوبی است! ولی باطن چه خبر است؟ آن‌وقت این مردم، همین‌ها وقتی رفتند سرشان به سنگ خورد آمدند، دیگر مسئله زیاد است دیگر آن‌قدر كه باید رفقا بدانند الحمدلله می‌دانند، از ما هم بیشتر می‌دانند!

 نرسیدیم امروز به مطلب، ان‌شاءاللَه اگر توفیق پیدا كنیم در جلسه بعد راجع به سلوك عقلانی و اینكه چه مراتبی دارد، دیگر بحث را خیال می‌كنم از نظر مقدمه گفتیم.

 الحمدلله مطلب به جایی رسید كه ان‌شاءاللَه در جلسه بعد دیگر به اصل مسئله كه همان كیفیت استفاده انسان از راه و روش و فعل و كلام و تفكر و سپردن و تسلیم به اراده و مشیت پروردگار است همان‌طور كه منظور نظر امام صادق علیه‌السّلام است در اعلی مرتبه‌اش كه روزگار را به بطالت نگذراند.

 ان‌شاءاللَه اگر خدا توفیق داد برای مجلس بعد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

 [[14]](#footnote-14)

1. ارهاص در اصطلاح متكلمان، حوادث خارق‏العاده يا شگفتى است كه در آستانه ميلاد انبياء و يا بعد از آن و پيش از بعثت ايشان به وقوع مى‏پيوندد. [↑](#footnote-ref-1)
2. پرده گوش [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ٤، ص ٥٦٢. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره قمر، آيه ١؛ اقتربت الساعةُ وَ انشق القمر. [↑](#footnote-ref-4)
5. الهداية الكبرى، ص ٧٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. الهداية الكبرى، ص ٣٤١. [↑](#footnote-ref-6)
7. ٢. قصص الأنبياء، ص ٥٣٠ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-7)
8. اصول كافى، ج ١، ص ٣٩: جالسوا من يذكركم الله رؤيته، و يزيد فى عملكم منطقه و يرغبكم فى الاخرة عمله [↑](#footnote-ref-8)
9. الوافى، ج ١، ص ١٠٢: ورد عن النبى صلى الله عليه و آله و سلّم: يا علىّ إذا تقرّب الناس إلى خالقهم بأنواع البِرّ فتقرّب أنت إليه بالعقل حتى تسبقهم. [↑](#footnote-ref-9)
10. معادشناسى، ج ٩، ص ١١٧ و ١١٨: پيوسته صحيفه سجّاديّه در مقابل او روى كتاب‏هاى مطالعه بود، و از مناجات خمسه عشر حضرت سجّاد بسيار لذّت مى‏برد و غالباً آنها را مى‏خواند و از حفظ بود، و بالاخصّ به مناجات هشتم كه مناجات مُريدين است بسيار عشق مى‏ورزيد. اطاق مطالعه هميشگى ايشان در بيرونى و طبقه فوقانى و اطاق محقّرى بود، و بالاخص در تابستان گرم نجف سخت و مشكل بود. گرفتارى‏ها و شدائد از اطراف و اكناف روى آور بود، و در اين اواخر به كسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جرّاحى پروستات نموده و روى تخت افتاده، و ادرار بوسيله لوله‏اى در ظرفى زير تخت مى‏ريخت. و قرض ايشان چه براى إمرار مخارج شخصى، و چه براى طلّاب به حدّ اعلى رسيده بود. و خانه مسكونى خود را به چهار صد دينار عراقى به جهت مصرف يك عمل جرّاحى كه براى يكى از ارحامشان پيش آمد كرده بود، به رهن گذاشته بودند، و از جهات داخلىِ منزل نيز ناراحت و در شدائدى بسر مى‏برد. اين حقير در هفته يكى دوبار به خدمتش مى‏رسيدم و تا اندازه‏اى براى من گفتگو داشت. در اين حال كه يك روز وارد شدم ديدم: درحالى‏كه به پشت روى تخت افتاده، و سنّ از هشتاد سال گذشته است، صحيفه كوچك خود را مى‏خوانَد و اشك مى‏ريزد و در عالمى از سرور و بهجت و نشاط و لذّت است كه حقّاً زبان از وصف آن عاجز است. كأنّه از شدّت انس با خداى تعالى، در پوست نمى‏گنجد و مى‏خواهد به پرواز در آيد. سلام كردم، گفت: بنشين! اى فلانكس از حالات من كه تو خبر دارى (و در اينجا اشاره كرد به جميع گرفتارى‏ها: از مرض و جرّاحى، و تنهائى، و ناملايم بودن وضع داخلى، و هواى گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غيرها). عرض كردم: آرى! و سپس با يك تبسّم مليحى رو به من كرد و فرمود: من خوشم، خوش؛ كسى‏كه عرفان ندارد نه دنيا دارد نه آخرت. [↑](#footnote-ref-10)
11. الأمالى (للصدوق)، ص ٩٣. [↑](#footnote-ref-11)
12. ١. نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ١٧١، حكمة ١٤٣. [↑](#footnote-ref-12)
13. مردان سرگشته. [↑](#footnote-ref-13)
14. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-14)